میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت (ص) و کتاب‌هایی از دفتر نشر فرهنگ اسلامی

چند پیشنهاد «محمد»ی برای این روزها

خداوند حکیم در آیه ۲۱ سوره احزاب، پیامبر مکرم اسلام را به عنوان الگو و سرمشق زندگی کسانی که همواره به یاد خدا هستند و به رحمت او و روز رستاخیز امید دارند معرفی فرموده است. همچنین در روایات متعددی مسلمانان توصیه به تبعیت از سیره پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام شده‌اند. ازجمله رسول خدا صلی ا... علیه و آله وسلم در حدیث مشهور ثقلین می‌فرماید: «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ مَاإِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَالَنْ تَضِلُّوا، کِتَابَ ا... وَعِتْرَتِی؛ أَهْلَ بَیتِی وَإِنَّهُمَالَنْ یفْتَرِقَا حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْضَ»، در این روایت حضرت تمسک و پیروی از ائمه علیهم‌السلام را در کنار تمسک به قرآن موجب عدم گمراهی ذکر فرموده‌اند. یا در حدیث دیگری فرموده‌اند: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَیتی فیکُمْ کَمَثَلِ سَفینَهِ نوحٍ علیه السلام مَنْ (رَکِبَهَا) دَخَلَها نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ»، مَثَلِ اهل بیت من، همانند کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر کس رهایش کرد، غرق گردید.

با همین دلایل محکم بود که دفتر نشر فرهنگ اسلامی در راستای معرفی پیامبر مکرم اسلام و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) به عنوان الگوی شایسته بشری، همچنین تأکید مقام معظم رهبری بر «اهمیت گسترش کیفی فرهنگ از طریق یافتن استعداد نویسندگی در بین مردم و تولید کتاب»، اقدام به برگزاری سالانه جشنواره‌ای با نام «جشنواره خاتم» به منظور تبیین سیره و روش زندگی پیامبر مکرم اسلام صلی ا... علیه وآله و سلم نمود.

از اهداف این جشنواره در حوزه داستان کوتاه می‌توان به «تعمیق شناخت طبقات و سنین مختلف جامعه با شخصیت، زندگی و سیره رسول اکرم صلوات ا... علیه»، «تولید آثار فرهنگی (داستان، رمان، نمایشنامه، فیلم و....) با محوریت شخصیت پیامبر گرامی اسلام (ص) به عنوان الگوی بشریت»، «ترویج فرهنگ مطالعه»، «فراهم آوردن زمینه کشف استعدادهای جدید» و «انتخاب آثار شاخص و انتشار آنها به شیوه‌های گوناگون» اشاره کرد.

به انگیزه میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت (ص) سراغ برخی آثار منتخب این جشنواره رفتیم که دفتر نشر فرهنگ اسلامی آنها را برای عرضه در بازار کتاب، منتشر کرده است.

مردی از بهشت

نویسنده: محمد بکایی
سال نشر: ۱۴۰۰
تعداد صفحات: ۵۲



روز بعد، نماز که تمام شد، عبدا... سراسیمه نگاهش را روی جمعیت گرداند. مرد، کناری نشسته بود و زیر لب چیزی می‌گفت.

این روز سومی بود که رسول خدا پیش از آمدن همان مرد، گفته بود: «او یکی از اهالی بهشت است.»! عبدا...، تمام پیش از ظهر را با خیال مرد گذرانده و با خودش عهد کرده بود که پرده از این راز بردارد.

این خانه پر از نام محمد است

نویسنده: معصومه کریمی-صدیقه ملازینلی-معصومه دهنوی
سال نشر: ۱۳۹۸
تعداد صفحات: ۸۸



بابا مصطفی دم گوش بچه زمزمه می‌کند: ا... اکبر ... ا... اکبر ... دارد اذان می‌گوید. باز هم «اشهد ان محمدا رسول ا...» اذان که تمام می‌شود با صدای بلند می‌گوید: کوثر ... کوثر خانم .... اصلا انتظار این اسم را نداشتم. بابا عزت سرش را پایین می‌اندازد. همگی صلوات می‌فرستیم. این چند روز مدام دارد توی ذهنم می‌چرخد. چند روز پیش خانم جان تمام شد. با محمد. حالا هم کوثر شروع شد. با محمد.

پیامبر رحمت

نویسنده: دنیا احمد بابوری - معصومه علیزاده صدقیانی-سپیده شیخلو
سال نشر: ۱۳۹۷
تعداد صفحات: ۳۶



یک بار هم نشده بود نمازت قضا شود اما حالانه می‌توانستی به مسجد بروی و نه به خانه برگردی. دو ساعتی می‌شد همان‌طور آواره وسط کوچه نشسته بودی و اشک می‌ریختی. صدای افرادی را از ته کوچه شنیدی اما دیگر هیچ چیز برایت مهم نبود. همان‌طور بی‌تفاوت به نشستن ادامه دادی. مردم با نگاه‌های متعجب و بی‌خیال از کنارت رد می‌شدند مثل کسانی که به گدایی خیره شده باشند اما تو که تقصیری نداشتی. فقط گمشده‌ای بودی که همه چیز برایش تیره و تار بود. ناگهان صدایی از پشت تو را به خودت آورد: پدر جان پدر جان! سال‌ها می‌شد که کسی تو را به این مهربانی صدا نکرده بود.

یاسر و عداس در باغ بهشت

نویسنده: فهیمه محمودآبادی
سال نشر: ۱۴۰۱
تعداد صفحات: ۴۰



به جمع‌شان نزدیک‌تر می‌شوم و نگاهم روی مردی می‌ماند. چقدر به دل می‌نشیند. وقار چشمانش دیدنی است. در گوشه‌ای، نزدیک به سه مرد دیگر نشسته و عبایش را با آرامش، مرتب می‌کند. آن سه نفر دیگر، لباس‌هایی فاخر که دورِ یقه و سر آستین عبایشان زری‌دوزی شده بر تن دارند. چند قدمی جلوتر می‌روم و پایین‌تر از مرد ساده‌پوش، نزدیک به دیوار می‌نشینم.

می‌شوم اندازه یک نقطه

نویسنده: مهین سمواتی
سال نشر: ۱۴۰۱
تعداد صفحات: ۴۰



کلافه بودم. عموعطا هم وقت گیر آورده بود و کلاس درس راه انداخته بود. کاش مثل امتحان فرصت داشتم و از قبل خودم را آماده می‌کردم اما نباید کم می‌آوردم. گفتم: «امانتدار بود. اون وقتا که بانک و عابربانک و از این چیزا نبوده با سرمایه‌ای که مردم در اختیار او می‌گذاشتند، می‌رفته تجارت می‌کرده. بعد سودشان را بهشان می‌داده. خلاصه آخر معرفت بوده که از وقتی هم سن و سال من بوده، بهش امین می‌گفتند.»

احمد احمد

نویسنده: علی ناصری
سال نشر: ۱۳۹۷
تعداد صفحات: ۲۸



نمی‌دانم برای بار چندم بود که نام احمد را به زبان آوردم و او شنید، وقتی که نگاهش بین نمکدان و گلدان کنار تاقچه نوسان داشت. حرفش را برید و نام احمد را چند بار تکرار کرد و سکوت. بعد دوباره رشته کلمات را به حرکت درآورد. انگار اصرار داشت همه چیز را به ترتیب و تسلسل تعریف کند. مثل دانه‌های تسبیح در دستش که به نوبت روی هم می‌آمدند. با هر دانه تسبیحی که صدا می‌داد پدربزرگ عریان‌تر و واقعی‌تر می‌شد.

نقد و نظر

برای «سه کاهن» اثر مجید قیصری

نگهبان همه ما



محمدرضا خراسانی‌زاده
نویسنده

هر زمان صحبت از دوران کودکی پیامبر می‌شد، ماجرای به دایه سپردن ایشان برایم سؤال بزرگی بود. این‌که از همان نوزادی و مدتی طولانی نزدیک به ۵-۴ سال دور از شهر و خانه و خانواده باشند، اصلا با منطق جور درنمی‌آید مخصوصا وقتی در دلیل آن گفته می‌شود این رسم آن زمان بوده است. اگر رسم بوده پس چرا ائمه و دیگر افرادی که از آن دوران می‌شناسیم، چنین دورانی را در کودکی‌شان نگذرانده‌اند؟ وقتی می‌فهمیم در این سال‌ها تنها سه یا چهار بار حضرت آمنه تنها پسرش را ملاقات کرده است، این مسأله بیشتر مهم می‌شود و از یک رسم و سنت قومی - قبیله‌ای، به دلیل دیگری می‌رسیم. با دقت در تاریخ، رد افرادی را پیدا می‌کنیم که با استفاده از متون کهن الهی، نشانه‌های پیامبر آخرالزمان را شناخته و به دنبالش هستند تا او را از بین ببرند. به نظر می‌آید سپردن پیامبر به دایه و دور کردن ایشان از مکه که محل رفت‌وآمد بسیاری از افراد مختلف بوده، طرحی از جناب عبدالمطلب برای حفظ جان حضرت بوده است.



مجید قیصری در کتاب سه کاهن، به بخشی از این مسأله پرداخته است. این رمان تاریخی، بیان یک روز از زندگی حضرت رسول در چهارسالگی‌شان در صحرا نزد حلیمه سعدیه و همسرش حارث است. این روز، مثل خیلی از روزهای دیگر به طور عادی شروع شده و بچه‌ها در صحرا مشغول بازی و مردان و زنان نیز سرگرم کارهای‌شان هستند که سر و کله سه مرد ناشناس پیدا می‌شود. این سه، کاهنانی هستند که نشانه‌های پیامبر آخرالزمان را در ظاهر کودکی از این و آن شنیده و پرسان پرسان به محل زندگی او رسیده و می‌خواهند او را بکشند تا کار و بار خودشان و بزرگان و همفکران‌شان از سکه نیفتد.

حلیمه سعدیه، دایه پیامبر وقتی خطر را حس می‌کند، با همه توان تلاش می‌کند از پیامبر مراقبت کند و بیشتر بخش‌های کتاب به کارهای او و همسرش حارث در راستای حفظ جان حضرت رسول پرداخته است.

جملات کوتاه و قدرتمند در فصل‌های کوتاه همراه با بیانی روان و شیوا، کتاب را بسیار خواندنی کرده است. فضاسازی محیط صحرا و شخصیت‌پردازی افراد مختلف بسیار عالی از آب درآمده؛ به طوری‌که مخاطب به محض شروع کتاب می‌تواند خود را در بین افراد قبیله تصور کند.

کتاب پر از دیالوگ و گفت‌وگوی افراد است که هرکس دید خود از پیامبر را بیان می‌کند و بدون این‌که در داستان دیالوگی را از پیامبر بخوانیم، وصف بزرگی ایشان را در همان کودکی از زبان بقیه مطالعه می‌کنیم. به عنوان نمونه کسی به حلیمه می‌گوید: «نگهبان او باش، که او نگهبان همه ابنای بشر است.» سه کاهن تصویر یک روز از زندگی نگهبان همه ماست.